

برق‌گرفتگی

نظارت دقیق و فعالانه اکتفا کند.

گرچه روز پیش از تعطیل برای کارکنان روزنامه‌های صبح، تعطیل است، اعضای تحریریه به دفتر آمدند. تا ظهر شور کردند و قرار شد فعلاً دست نگه دارند. مدیر حروفچینی، نمونه‌خوان و ماشینچی ارشد چاپخانه هم به جلسه دعوت شدند و این نظر را تأیید کردند که چنانچه خواست صریح آقای خمینی تعطیل روزنامه باشد مقاومت در برابر آن قابل بحث نیست. درهرحال، تا سنجش تلقی هیئت دولت و نظر نهایی بیت، برای پرهیز از درگیری در برابر دفتر روزنامه و حوادثی که یقیناً پای اهل قلم و دوات گذاشته می‌شود، کار صحیح این است که فعلاً در نیاید.

عصر همان روز شورای سردبیری و اعضای ارشد تحریریه در خانه فیروز گوران ("غول کوچولو"، عضو شورای سردبیری، که سه ماه بعد کراواتش را در زندان جمهوری اسلامی هم باز نکرد و از این نظر در شمار عجایب‌المخلوقات است) دیدار کردند و تصمیم گرفتند روز شنبه فقط یک صفحه توضیح منتشر کنند. اعضای شورای سردبیری فردای آن روز، عصر جمعه، در چاپخانه روی متنی به این قلم توافق کردند و به چاپ سپردند.

نمی‌توان با اطمینان گفت سبب تغییری که به امام راحل نسبت دادند، اگر واقعیت داشت، چه بود. شاید بر سر مصاحبه ایشان با لوموند بود. پرسشهای اریک رولو، گزارشگر روزنامه فرانسوی، و پاسخها را ابوالحسن بنی‌صدر ترجمه کرده بود و ویراستاران آیندگان مانند همیشه با دقت کوشیدند در چاپ متن خبرگزاری رسمی جای کوچک‌ترین خرده‌گیری نماند.

معمولاً باید حتی احتمالات را هم در نظر می‌گرفتیم. یک بار وقتی ناصر شهلا، از اعضای فعال و باهوش تحریریه، متن خبر خبرگزاری رسمی از نطق آیت‌الله خمینی خطاب به پاسداران کرج را به میز شورای سردبیری داد، به او گفتم انتخايش برای تیتراهای اصلی و مکمل حرف ندارد اما به احتمال قوی به سبب همین

بیستم اردیبهشت ۵۸ برای همکاران روزنامه آیندگان و بسیاری خواندگانش با ضربه‌ای شدید آغاز شد. رادیو از صبح زود به اطلاع می‌رساند امام گفته‌اند دیگر این روزنامه را نخواهند خواند. گرچه روش جاری از قدیم این بود که اخبار مهم داخلی و خارجی را برای بخش خبری ساعت ۲ بعدازظهر بگذارند و بخشهای کوتاه قبل و بعد برای خبرهای محلی و استانی باشد، صادق قطب‌زاده انگار پیروزی بر روزنامه خوانندگان دانشگاهی و اداری و شهری را جشن می‌گرفت و شکست حریف و پیروزی خویش را از بوق رادیو جار می‌زد.

در روزی به آن پنجشنبه‌ای مجال بحث نبود که آنچه قرائت می‌شد فتوا، نظر شخصی یا به اصطلاح حکم حکومتی است. کافی بود به ماشین چاپ روزنامه چند ضربه محکم وارد شود. امکانات امروزی که بتوان از سر خیابان چند کامپیوتر آکبند خرید وجود نداشت. حتی بدون صدمات شدید و بمب بنزینی و غیره، تعمیر آن دستگاههای باستانی با کمک اوراقچی، ریخته‌گر، قطعه‌ساز و تراشکارهای میدان شوش مدتی طول می‌کشید. مخاطرات شخصی انگار فکر اعضای تحریریه را زیاد مشغول نمی‌کرد. تا رسیدن به سال ۶۰ راهی در پیش بود.

خطر در درجه اول متوجه ابزار ظریف و آسیب‌پذیر کار تلقی می‌شد که بدون آنها روزنامه‌ای وجود نمی‌داشت. اما سایه‌ای سنگین بر اوضاع و احوال افتاده بود: جروبحث بر سر تعداد آرا و رأی‌دادن و ندادن و موافقت و مخالفت نمی‌تواند خیلی به درازا بکشد و روند سیاسی طبیعی این جامعه جاروکردن طرفداران شمارش آرا و اتکا به سنت بیعت است.

در تحریریه آیندگان به این نگرانی توجه می‌شد که روزنامه حتی اگر نخسین قربانی هر تغییری باشد نباید عامل چرخشی ناگهانی در فضای سیاسی شود. اینکه تا چه حد بتوان درباره پدیده‌ها بدون تأثیر مستقیم بر آنها نظر داد جای بحث دارد. درهرحال، در میان قلمزن حرفه‌ای که بیشتر فعال سیاسی نبوده‌اند برخی مفیدتر می‌دانند به

بعدی ایشان دیده نمی‌شد. در پیام اول مهر ۵۷ از پاریس خطاب به دانشجویان هشدار داده بود عمال آمریکا خود را پشت پوشش سازمانهای به اصطلاح چپ و چپگرا و چپ‌نما پنهان می‌کنند و در ایران چنین گرایشهایی ریشه واقعی ندارد. و در مصاحبه با اوربانا فالاجی، مهر ۵۸: "کمونیستهای آمریکایی و چپهای قلابی برای برهم زدن آرامش دست‌در‌دست ضدانقلاب دارند."

اعتراض شاید به علنی‌شدن گروه فرقان بود. برملاشدن این واقعیت که طلبه‌هایی هفت‌تیر برداشته‌اند تا وقایع دهه ۲۰ را تکرار کنند یعنی رقابت و بلکه شکاف عمیق در صفوف مؤمنان، و طبیعی بود امام راحل میل نداشته باشد چنین خصومت‌هایی زنده شود. فرقان بر عقاید علی شریعتی تأکید می‌کرد و یکی از مشاجرات نه‌چندان قدیمی، تحریم علی شریعتی از سوی شماری از علما بود که به نظر آنها او به تشییع پشت کرده و طرفدار پیوستن پیروان این مذهب به صفوف اکثریت قاطع مسلمانان است. حالا مریدان قربانی فتوا یکی از فتوادهندگان را کشته بودند.

آیت‌الله خمینی نه تنها با آن فتوا موافق نبود بلکه بدون نظر مثبت و قدری خطاپوش ایشان نسبت به شریعتی بینهایت بعید بود اسم سخنران فقید روی خیابان و بیمارستان گذاشته شود. در آبان ۵۶ ضمن تشکر از پیامهای تسلیت درگذشت فرزندش مصطفی از نجف به اصحاب دیانت توصیه کرد با اهل دانشگاه با ملائمت رفتار کنند. اشاره به تکفیری بود با امضای بیش از ۴۳ تن از روحانیون علیه شریعتی. طبیعی بود حالا پس از استقرار حکومت اسلامی، میل نداشته باشد آن بگومگوهای خونین زنده شود.

شامگاه ۱۱ اردیبهشت، شاید حوالی ساعت ۹، کسی از پشت تلفن به تحریریه آیندگان گفت از سوی گروه فرقان صحبت می‌کند: "ما مطهری رئیس شورای انقلاب را کشتیم." همین گروه تا آن زمان ناشناخته ماه پیش مسئولیت قتل سرلشکر قزنی، رئیس ستاد ارتش، را به عهده گرفته بود اما اطلاعاتی درباره آن در دست نبود.

اعضای تحریریه تا ساعاتی پس از نیمه‌شب با هر مقامی که در شهر یافت شد تماس گرفتند تا درباره واقعه

حُسن انتخاب در دنیا صدا خواهد کرد و در این‌جا پای آیندگان را به طرز خطرناکی وسط می‌کشند. دو جمله مهم اینها بود: "اگر نهضت ما شکست بخورد و مکتب ما دفن شود هیچ‌کس نمی‌تواند بیرونش بیاورد" و "چه کنیم تا مثل قضیه هیتلر نشود که محتاج به خودکشی شد". در فرهنگ ایران و کلاً مسلمانهای خاورمیانه با هیتلر به عنوان قهرمان ناکام همدلی نشان می‌دهند: بنده خدا خیلی زحمت کشید اما شکست خورد چون کم روس و یهودی و کمونیست و اینگیلیسی کشت؛ اگر بیشتر کشته بود پیروز می‌شد. در اروپا که طرز فکر مردم جور دیگری است، احتمال داشت تیتراها را از آیندگان نقل کنند و باز جنجال به پا شود. بعد وزارت ارشاد میناچی و تلویزیون قطب‌زاده نعل وارونه می‌زدند، وانمود می‌کردند آنها هم معتقدند هیتلر آدم بدی بوده، و در بوق می‌کردند کار جسارت خودفروختگان قلم‌به‌مزد به جایی رسیده که امام را با او مقایسه کنند و، العیاذبالله، بگویند برود خودکشی کند. و تلویزیون ادعا می‌کرد بازار تعطیل شده، و غائله راه می‌انداخت.

انتخاب صحیح البته جمله دوم برای تیترا و اولی برای عنوان فرعی بود اما ارشاد و تلویزیون کینه‌توزانه در کمین بودند. ترتیب را برعکس کردیم. کار درخشان می‌توانست سبب هلاک شود و ما گرچه در آن سن و سال به مرگ فکر نمی‌کردیم، زیاد هم عاشق شهادت نبودیم. این هم جای توجه دارد که نشریه به همان اندازه دیدنی است که خواندنی. کافی است جای تیترا و سوتیترا، یعنی اندازه حروف، را عوض کنی تا تأثیر مطلب دگرگون شود. پس از آن وقایع، نگارنده توانست شورای سردبیری را قانع کند تیترا بزرگتر از ۲۴ سیاه نه لازم است و نه زیبا.

در پی قتل مطهری، آیت‌الله خمینی در مصاحبه با لوموند گفت "چپگرایان در این جنایات هیچ دخالتی نداشته‌اند؛ عمال آمریکا در جریان این ترورها خود را پشت سازمان مذهبی دروغین فرقان پنهان کرده‌اند." منظور البته این نبود که چپگرایان بی‌تقصیرند؛ این بود که چنین عنوانی اساساً قلابی است.

در مصاحبه نکته‌ای ناهمخوان با گفته‌های پیشین و

شاهد می‌آورد که زن هرچه پوشیده‌تر باشد برای مردها خواستنی‌تر است.

اوایل دهه ۵۰ بازاریان متعهد قصد داشتند مجله زن روز را به سبب مطالبی درباره حقوق و آزادی زنان تحریم کنند و حتی مانع عرضه آن روی دکه روزنامه‌فروشی شوند. آهن‌فروشی بازاری به نام حاج مهدیان که از یک دهه پیش در کارهای ساختمانی مصطفی مصباح‌زاده، صاحب مؤسسه کیهان، بود مطهری را به او معرفی کرد تا در مجله‌اش مقالاتی در زمینه زن از نظر اسلام بنویسد.

نگارنده سالها بعد نوشت: "ما هم نمی‌دانستیم فرقان چیست یا کیست. اما در تحریریه بیست‌سی نفری معتبرترین روزنامه کشور، اسم مرتضی مطهری هم به گوش کسی نخورده بود. صبح روز بعد که کتابهای آیت‌الله به دستمان رسید، دیدیم او هم چیز زیادی درباره دنیای ما نمی‌دانست و حرف چندانی برای خواننده ما نداشت. ما در دو قاره، در دو سیاره، در دو عصر و در دو فرهنگ متفاوت زندگی می‌کردیم، اما اتباع یک کشور واحد بودیم. حالا دعوا بر سر این بود که از میان این همشهریهای روحاً دور از هم که نه زمینه‌های مشترک دارند و نه چشم‌اندازی یکسان، حکومت آتی نماینده‌ی علائق و فرهنگ کی باشد."

طی روزهای بعد، یکی دو سازمان سیاسی برخی اعلامیه‌های فرقان را در اختیار آیندگان گذاشتند. پس از چاپ درخواست دریافت اطلاعات بیشتر در روزنامه، جزوه‌ها و اوراقی از سوی خود گروه فرقان به دفتر آیندگان رسید.

گزارش یک‌صفحه‌ای درباره فرقان به طور کاملاً تصادفی در همان شماره‌ای چاپ شد که مصاحبه با لوموند. در گزارش پیدا بود فرقان تقریباً با همه کس و همه چیز مطلقاً مخالف است - با دخالت روحانیون در دولت، با چپ، با ملیون، با کل مطبوعات و البته با آیندگان. نحله‌ای از قماش خوارج که هر اقتداری جز حاکمیت خدا را رد می‌کند. اینکه خدا چگونه در اختلافات افراد حکمیت می‌کند، لابد با قوی‌ترین شمشیر، و از آنجا که هر شمشیری کند می‌شود و زنگ می‌زند، پس تنازع و قتال و گردن‌زدن را پایانی نخواهد بود. آنارشسیم

و ماهیت گروه اطلاعاتی به دست بیاورند. از جمله، سرتیپ مجلی، رئیس شهربانی، تلفن زد که پیغام تماس روزنامه را در راه خانه با بی‌سیم اتومبیل به اطلاع او رسانده‌اند، و آخرین اخبار مربوط به ترور را به روزنامه گفت. همین طور برخی مأموران کمیته‌ها که در محل واقعه حاضر شدند و در جریان بودند. حرفچینان چاپخانه تا ساعاتی پس از نیمه‌شب منتظر ماندند تا اعضای تحریریه سر در بیاورند چه کسانی چه کسی را کشته‌اند و چرا.

در چاپ دوم، به جای سرخطهای درشت خبرهای مراسم روز کارگر، چهار کلمه «مرتضی مطهری ترور شد» با حروف بسیار درشت جای گرفت. سی دقیقه پس از نیمه‌شب از بیمارستان طرفه اطلاع رسید آیت‌الله زندگی را بدرود گفته، و تا ساعت یک بامداد از مقامهای دولت تنها داریوش فروهر، وزیر کار، خود را به بیمارستان رساند. پیدا بود مقامهای دولت سخت وحشت کرده‌اند و تقریباً هیچ‌کس، به بیان امروزی، "در دسترس نمی‌باشد". اعضای شورای انقلاب ظاهراً پس از پایان جلسه‌ای از منزل یدالله سحابی بیرون می‌آمدند که گلوله‌ای در جمجمه آیت‌الله نشست. سخنگوی دولت، عباس امیرانتظام، اظهار بی‌اطلاعی کرد که مطهری رئیس شورای انقلاب بوده یا نه. در هر حال، قرار بین خودشان این بود که اسامی اعضای شورای انقلاب اعلام نشود.

صبح روز بعد در چند جا از جمله فایننشیل تایمز چاپ لندن، نام گروه ضارب به کلمه‌ای معادل چرخ‌دستی و فرغون ترجمه شده بود که نشان می‌داد همکاران ایرانی گزارشگران خارجی تا ضرب‌الاجل مخابره خبر برای دسترسی به اطلاعات دقیق زیر چه فشاری بوده‌اند. روزهای بعد هم دنبال خبر درباره ترور "پرفسور ماتاهاری" می‌گشتند.

برخی کتابهای مطهری که روزهای بعد به دست ما رسید برای ارتقای معلومات اهالی گلوبندک البته بد نبود. اطلاعاتش از فرهنگ غرب عمده‌تأ متکی بود به مطالب مجله‌های عامه‌پسند ایران، حرفهای اخوان مسلمین و چند کتاب قدیمی، بدترجمه شده و ناقص. عنوان مکتب ادبی-هنری رئالیسم را برای روش علمی-فلسفی به کار می‌برد و حرف آلفرد هیچکاک را

«شما به عنوان دولت کار خودتان را انجام بدهید اما از طرف من و به استناد من نباید حرفی گفته شود یا اقدامی صورت گیرد.»

نمی‌دانیم پس از آنکه بالاخره در بوق کردند "از این پس هرگز نمی‌خوانند"، امام راحل به خواندن آیندگان ادامه داد یا نه، اما تردیدی نیست ایشان پرخوان بود. احمد خمینی سال ۶۱ گفت:

امام تا بنی صدر بود و روزنامه‌ها هم به آن صورت بود تمام روزنامه‌ها را می‌خواندند، چنان دقیق ایشان اعلامیه‌ها را می‌خواندند، اعلامیه‌هایی را که می‌آمد، نشریاتی را که بود، واقعاً دیگر گاهی چشمه‌ایشان درد می‌گرفت... اما بعد از اینکه جریانات تمام شد (و به قول امام می‌گفتند: «دعوا تمام شد، دیگر روزنامه خواندن فایده‌ای ندارد») دیگر [فقط] همان تیتراها را می‌خواندند.

می‌توان گفت اعتراض به روزنامه دلیل مشخص یا فقط یک دلیل نداشت. اعتبار آیندگان حاصل اعتبار خوانندگانش بود، خوانندگانی که در صحنه سیاسی، در مقابل قدرت اقلیت سریعاً روبه‌صعود، مانعی تلقی می‌شدند که باید هرچه زودتر صاف شود. بعدها اشارات دیگری دیده شد که مطبوعات، به عنوان زبان درس‌خوانده شهری، تا چه اندازه اسباب نگرانی بود و آیندگان را تا چه حد وزنه می‌دیدند و بستن آن را لازم می‌دانستند. در اسفند ۵۹، زمانی که پانزده‌خردادها مصمم شدند دعوا را یکسره کنند اما آیت‌الله خمینی در صلاح بودن عزل بنی‌صدر تردید داشت، اکبر رفسنجانی به ایشان نوشت:

بعد از پیروزی معمولاً ما مسامحه‌هایی داشتیم و جنابعالی مخالف بودید. اما نظرات شما را با تعدیل‌هایی اجرا می‌کردیم. شما اجازه ورود افراد تارک‌الصلوة یا متظاهر به فسق را در کارهای مهم نمی‌دادید، شما روزنامه آیندگان و ... را تحریم می‌کردید. «(نقطه چین از اصل متن است.)»

اما اینکه آیندگان واقعاً از سوی شخص امام راحل تحریم شد جای بحث دارد. متن خبر رادیو این بود: «آنچه روزنامه آیندگان درباره عوامل دست اندرکار شهادت استاد مطهری نوشته است دروغ محض است. این

بیش از آنکه نوعی عقیده باشد، برخوردی است عاطفی و طغیانگرانه به جهان و مسائل جامعه. تفاوت مکتب فرقان با آنارشیسم در این بود که آنارشیست‌ها مفهوم خدا را هم نوعی اقتدار این‌جهانی برای تحمیل سلطه می‌دانند. با توجه به آشفتنی ذهنی مزن انسان آریایی-اسلامی، تعجبی ندارد آنارشیست خداپرست هم در این مملکت اختراع شده باشد.

خشم فرقان بخصوص از این بابت بود که مطهری "به جنبش توحیدی خلق مسلمان ایران در رژیم طاغوت" پشت کرده و در برابر شریعتی موضع گرفته است. بازرگان را هم گناهکار می‌دانست که در کتاب امام و زمان، شریعتی را به "تفرقه‌افکنی و ضربه‌زدن بر جنبش ملت ایران" متهم کرده است.

فرقان تا اواخر همان سال بیش از نیم‌دوجین پانزده‌خردادی کشت. رفته‌رفته ماجرا از پرده بیرون افتاد و روشن شد مطلب آیندگان "دروغ محض" نبود. تا پایان همان سال، اعضایش را به دام انداختند و تیرباران کردند. تعیین اینکه در چه ترورهایی واقعاً دست داشتند و چه قتل‌هایی به گردن آنها افتاد تا، همچنان که در نظام قضایی جمهوری اسلامی رایج است، پرونده‌هایی مختومه شود و دعوایی مکتوم بماند، بر عهده محققانی خواهد بود که زمانی به اسنادی محکم‌تر از روایات شفاهی دسترسی داشته باشند.

گاه روایت شفاهی هم غنیمت است. صادق طباطبائی، دومین سخنگوی دولت موقت، به یاد می‌آورد:

روزنامه آیندگان مطالب تحریک‌آمیز و تخریب‌کننده زیادی می‌نوشت که فضا را به شدت مسموم می‌کرد. من به خاطر وظایفی که در مجموعه دولت داشتم یک روز خدمت امام رسیدم و ضمن صحبت به روزنامه آیندگان و مطالب آن اشاره کردم و گفتم که اگر موافق باشید اعلام کنم شما روزنامه آیندگان نمی‌خوانید. امام گفتند: «نه دروغ نگو چون که من روزنامه آیندگان را می‌خوانم.» عرض کردم از قول شما نمی‌گویم. باز پاسخ دادند: «فرقی ندارد. باز هم حرف تو دروغ است چون من این روزنامه را مطالعه می‌کنم.» باز گفتم: «شما که می‌بینید اینها چه عملکردی دارند و در این اوضاع و احوال چگونه عمل می‌کنند.» پاسخ دادند:

”روزنامه سفید“ مشهور شد، «آیا انتشار آیندگان باید ادامه یابد؟» در شماره بعدی، دوشنبه ۳۱ اردیبهشت با سرمقاله‌ای دیگر (باز به این قلم) پاسخ داده شد: «انتشار آیندگان ادامه می‌یابد».

در همین شماره، واکنشهای مخالفان آیندگان هم انعکاس یافت. از جمله، حسینعلی منتظری: ”روزنامه آیندگان با آن سوابق معلومش تاکنون ضربه‌هایی به انقلاب اسلامی ملت ما زده و از این رو مورد خشم و عصبانیت مردم اکثر شهرها قرار گرفته“؛ حزب توده در هفته‌نامه مردم: ”کسانی مانند گردانندگان آیندگان کوشیدند که سازمانی به نام فرقان را که گویا هم مذهبی است و هم ضدآمریکایی، عامل ترور وانمود سازند، در حالی که اگر سازمانی ایمان مذهبی راستین داشته باشد و ضدآمریکایی هم باشد مسلماً نمی‌تواند دست به تروری بزند که مستقیماً به سود امپریالیسم آمریکا و بازمانده‌های رژیم خائن و منفور پهلوی تمام خواهد شد... حوادث مربوط به روزنامه‌های آیندگان و کیهان‌نگرانی‌هایی را در میان مردم صدیق که علاقه‌مند به حفظ و تحکیم انقلاب هستند به وجود آورده است.“؛ اسلام کاظمیه، دستیار پیشین علی‌امینی، در هفته‌نامه جنبش: ”نتیجه تحقیق آیندگان را که درباره گروه فرقان خواندم که در انتها نتیجه گرفته بود عاملین و محرکین اصلی ترور آیت‌الله مطهری طرفداران دکتر شریعتی بوده‌اند پشتم لرزید که چه مایه بی‌مسئولیتی و ندانم‌کاری یا غرض می‌خواهد قلم را بر کاغذ آوردن و چنین چیزی را نوشتن“؛ نشریه رنجبر، ارگان مرکزی سازمان انقلابی: ”آیندگان انتشار خود را در مقابل موج بزرگ و بحق توده‌ها متوقف کرد، اعلامیه‌ای در توجیه اعمال و سیاستهایش منتشر کرده و به گوشه‌ای خزید“؛ نامه عضو مجمع کارگران و کشاورزان بوشهر به روزنامه: ”ای خودفروختگان، ای بی‌صفتان، ای نوکران اجنبی شرق و غرب، ای استعمارپرورها... بروید در یک بیابان دور و خود را خفه کنید... اگر راست می‌گویید چرا خودفروختگان حزب توده را رسوا نمی‌کنید؟ چرا گروه فرقان را رسوا نمی‌کنید؟ ننگ بر شما توله‌سگ‌های کثیف.“

روزنامه انقلاب اسلامی ابوالحسن بنی‌صدر (چهره

روزنامه که از اول انقلاب تاکنون همیشه نقش انحرافی داشته است برخلاف مصلحت مسلمانان بوده، مورد تأیید مسلمانان متدین و انقلابی نبوده و نیست و امام فرموده‌اند که این روزنامه را از این پس هرگز نمی‌خوانند.“

انتساب کلاً شفاهی بود. در این باره هیچ‌گاه دستخطی انتشار نیافت و توضیح داده نشد اشاره به ”آنچه درباره عوامل دست اندرکار شهادت استاد مطهری نوشته است“ مشخصاً به مصاحبه، به گزارش تحقیقی یا به مطلبی دیگر برمی‌گردد.

این هم که شماره جنجالی کی به قم رسید، کی خوانده شد، کی نظر داده شد و آن نظر کی برای پخش در ساعات اولیه صبح به دست مجریان رادیو رسید جای بحث دارد. چاپ چندصد هزار نسخه روزنامه با دستگاهی قدیمی و قراضه از نیمه شب تا نزدیک سحر طول می‌کشید. سهمیه شهرستان صبح زود ارسال می‌شد و بقیه نسخه‌ها در تهران روی دکه می‌رفت. روشن نیست آیا مضمون اعلامیه را با تلفن به اطلاع آیت‌الله رساندند و تأیید گرفتند، از داخل روزنامه خبر داشتند چه مطالبی در دست چاپ است و برنامه را شبانه مهیا کرده بودند، یا برنامه از مدتها پیش آماده بود و منتظر فرصت بودند همه را در برابر عمل انجام‌شده قرار دهند. آن روزها استنباط غالب این بود که قطب‌زاده صحنه‌گردان اصلی تبلیغات علیه مطبوعات است.

آیندگان، همچنان که اعلام کرده بود، از یکشنبه ۲۳ اردیبهشت ۵۸ منتشر نشد اما حمایت گسترده در جامعه از روزنامه طی روزهای هفته ادامه یافت. عصر شنبه ۲۹ اردیبهشت به دعوت جبهه دموکراتیک ملی و با فراخوان و پشتیبانی تشکلهای سیاسی و اجتماعی دانشگاهیان، معلمان، نویسندگان، حقوقدانان و کارگران جمعیتی در دانشگاه صنعتی گرد آمد.

پس از سخنرانی علی شایگان، منوچهر هزارخانی پیام جبهه دموکراتیک ملی را خواند. قطعنامه گردهمایی نیز خواستار تضمین آزادی بیان و مطبوعات و نیز ادامه انتشار آیندگان می‌شد. از اعضای تحریری آیندگان کسی صحبت نکرد.

تنها مطلب شماره ۳۳۵۴، شنبه ۲۲ اردیبهشت که به

دولت موقت آن بازی را راه انداختند. بازرگان اگر هم در صدد جلب پشتیبانی برخی از آن محافل برآمده باشد منطقاً قادر نبود تمام یا حتی اکثر آنها را همراه کند. آیدگان نظر آن گرایشها و محافل را هم در مقاله‌های مفصل خودشان منعکس می‌کرد، در همان حال که به مراتب بیش از اطلاعات و کیهان به حمایت از بازرگان برمی‌خاست، وابسته به گروههای قدرت نبود، از اعضای ارشد تحریریش کسی هوای پست و مقام نداشت و از افتادن دولت سودی نمی‌برد. به بازرگان احترام می‌گذاشت و چندین مطلب چشمگیر و سرمقاله در حمایت از او منتشر کرد. خود او وقتی درباره مصاحبه‌اش با مجله‌ای فرانسوی توضیحی داشت، به آیدگان نامه می‌نوشت اما عادت کرده بود قربه الی‌الله بگوید آیدگان ارگان چهپاست — با لحنی که یعنی کارش خراب است و خدا ذلیلش کند. باین همه، آیدگان از اعتماد و توجه طالقانی هم برخوردار بود. اشخاص انگار نظر همراهان قدیمی خودشان را هم چندان جدی نمی‌گرفتند.

گرچه تمایل رایج در مقاله‌های وارده انتقاد از دولت بازرگان بود، در بیش از سی‌و‌اندی سرمقاله و یادداشت تحریری به این قلم از اسفند تا مرداد، چندتایی مشخصاً در حمایت از او بود. در یکی از سرمقاله‌ها با عنوان «از سایه به آفتاب» (۲۶ اسفند ۵۷) عزم مهندس مستأصل را به ایستادن در برابر موج چپ و مصادره و اعدام سرپایی ستود (آیت‌الله خمینی به او گفته بود: «ضعیفید آقا»).

مقاله‌هایی که همراهان ایدئولوژیک خودش و اهل

روبه‌رشد صحنه سیاسی که از جمله عبارات قصارش «روشنفکران عصر جاهلیت» بود و هیچ‌گاه برای آیدگان مطلب نفرستاد) در ماجرای اردیبهشت هنوز تا انتشار نخستین شماره‌اش یک ماه کار داشت. اما اگر بتوان واکنش به بستن آیدگان در مرداد همان سال را شاخص گرفت، متعادل‌ترین و منصفانه‌ترین برخورد در میان نشریات متعلق به صاحبان قدرت بود. در نیمه مرداد ۵۸ بدون دفاع مستقیم از آیدگان یا اعضای تحریری زندانی‌اش، خواستار تفکیک شایعه و انگ سیاسی از رسیدگی دقیق قضایی به این پرسش شد که آیا به آیدگان به‌عنوان مؤسسه انتشاراتی اتهامی وارد است یا موضوع به‌گرایش روزنامه و نوع مطالب آن برمی‌گردد، و با اندکی طعنه نوشت به‌نظر نمی‌رسد آیدگان نیاز مالی داشته باشد. گرچه در خود آیدگان که از قدیم‌الایام گرفتاری مالی داشت (و زمانی به کارکنانش سفته می‌داد) این حرف می‌توانست اسباب تفریح شده باشد، از این نظر معقول بود که توصیه می‌کرد حال که روزنامه خریدار کافی دارد و سر پا به نظر می‌رسد اگر مدرکی در اثبات ارتباطهای مالی پنهان وجود ندارد بهتر است تکرار چنین اتهامهایی ادامه نیابد.

اتهامهایی که اعضای دولت وقت به آیدگان وارد می‌کردند چنان ضدونقیض بود که نمی‌توانستند انتظار داشته باشند کسی حرفشان را جدی بگیرد.^۱ در همان حال که می‌دیدند دولشان مُرده به دنیا آمده، چیزی بیش از کابینه محلل تلقی نمی‌شود و معاونهای تحمیلی به‌زودی جای وزیرها را خواهند گرفت و آنها را با تحقیر مرخص خواهند کرد، ترجیح می‌دادند ناکامی تاریخی‌شان را پای «آنها» بگذارند — نه آنهایی که حریف واقعی بودند و تفنگ در دست داشتند، بلکه آنهایی که به دیگران تریبون می‌دادند حرف زیادی بزنند.

گرایشها و محافل ملی-مذهبی که شمارشان به یک‌ونیم دوجین می‌رسید بازرگان و دولتش را قبول نداشتند و یکصدا می‌گفتند در برابر امپریالیسم قاطعانه عمل نمی‌کند. قاطعانه ایستادن در برابر امپریالیسم به معنی سازش‌نکردن با وابستگی بود، و برای قطع وابستگی باید وابستگی را قاطعانه قطع کرد (بعدها افراد مشهور به دانشجویان خط امام با همین منطق در روز استعفای

۱ عمید نائینی، عضو شورای سردبیری، در یادداشت ستون نیم‌نگاه (۲۸ اسفند ۵۷) نوشت: «آقائی به نام دکتر توسلی که مشاور قطب‌زاده در رادیو-تلویزیون است چند هفته پیش در جمع گروهی از کارکنان این سازمان گفته بود آیدگان عامل «صهیونیست» و «سیا» است و حسابش را خواهد رسید. آقای دکتر مفتاح، یکی از سران احترام‌برانگیز نهضت اسلامی، ۱۵ روز پیش در جمع کارکنان روزنامه اطلاعات گفته آیدگان ارگان چپ و وابسته به کمونیست‌هاست. آقای دکتر یزدی هفته پیش در یک پیام درباره پاسخش به ادعای تایم، ما را متهم کرد که به منابع آمریکائی وابسته‌ایم. آقای صادق قطب‌زاده جمعه گذشته در جمع خبرنگاران اعلام کرد اعتقاد راسخ دارد آیدگان وابسته به رژیم سابق است. از همه آقایان خواهش می‌کنیم جلسه‌ای با هم تشکیل دهند و موضع آیدگان را مشخص کنند.»

موضوعی به مراتب کم‌اهمیت‌تر از گوشت و حجاب و برق و آب هم فرمان، پیغام، دستور، فتوا، تحریم یا حکم حکومتی از قم نازل می‌شود. قید "به‌هیچ‌وجه توقیف نیست" بیش از آنکه به منتشرشدن یا نشدن آیدگان برگردد یا دفاع از تحریریه و خوانندگان آن باشد، به این برمی‌گشت که دولت اساساً این طرز اداره امور را قبول نداشت. شرط اولیه‌اش رعایت نمی‌شد و به روشنی می‌دید محلل و زینب زیادی است.

این نکته اساسی هم نمی‌توانست از چشم اعضای دولت دور مانده باشد که آیدگان به گناه روشنگری درباره ارادت مریدانه فرقان به شریعتی در هچل افتاده بود. می‌دیدند آن گزارش نه از سر همدردی با فرقان است که آیدگان را هم ملعون و مهدورالدم می‌دانست (بیشتر سرمقاله‌ای، به این قلم، کشتن قرنی و مطهری را محکوم کرد و گفت اراده معطوف به ترور، بدعاقبت و زینبار است)، و نه علیه شریعتی است که آیدگان احترام دیگران نسبت به او را، به‌عنوان جریان‌فکری، تمام و کمال منعکس می‌کرد (عنوانی درشت در قلب گزارش کذابی: "در آثار دکتر شریعتی بهانه‌ای برای ترور نمی‌توان یافت"). در فهرست کتابهای پرفروش هفته، چهارشنبه‌ها در صفحه فرهنگ، عناوین آثار شریعتی و طالقانی همواره دیده می‌شد (مطهری نه).

جامعه می‌پرسید اشخاصی که در "بهار آزادی" دست به ترور می‌زنند کیستند و چه می‌گویند، و آیدگان بنا به وظیفه حرفه‌ای به خوانندگانش پاسخ می‌داد. اینکه چند آدم کاربلد و اهل‌بخیه بنشینند یک مشت جزوه و اعلامیه را بخوانند و حلاجی کنند نیازی به مبالغ‌عظیم و جوهات زیرمیزی و دستور جواسیس ندارد.

ارشاد یون دولت حتی نمی‌توانستند بگویند اینها کاه کهنه به‌باد دادن و حرف‌درآوردن است و گذشته‌ها گذشته. تلویزیون، دو هفته پیش از آن، آیت‌الله خمینی را در قم زیر عکس نواب صفوی نشان داده بود که در سوگ مرتضی مطهری، قربانی تپانچه و ترور، دستمال به چشم می‌برد. و از بستن حسینیه ارشاد از سوی رژیم شاه در پی حکم تحریم چهل‌وچند مرجع دینی علیه شریعتی چند سالی بیش نمی‌گذشت.

انجمنهای اسلامی همه جا درباره او می‌نوشتند پر بود از انتقادهای تند و حتی تحقیرآمیز. اینکه امپریالیسم از در بیرون رفته و هر لحظه ممکن است از پنجره باز گردد ترجیح‌بند همه بود. اما بازرگان نمی‌توانست فقط آیدگان را ملامت کند. عصر آرزوهای دور و دراز و دم‌زدن از قاطعیت بود.

معرکه‌گردان‌ها از "روزنامه سفید" بیخ کردند و یورش را که با حرارت و توپ پُر شروع شده بود ادامه ندادند. یحتمل برای اعزام آدم‌هایشان نقشه کشیده بودند اما انتظار نداشتند آیدگان چنین چالاک جا خالی بدهد (در پایان همان سال، در دفتر روزنامه بامداد بمب گذاشتند و بعدها وقتی سراغ نشریه فاراد رفتند، مردان عضلانی پنجره‌ها را کردند و به خیابان پرتاب کردند). تا انفجار خشونت خیابانی و سرکوبی دوسه ماهی فاصله بود.

دولت هم محتاطانه از قضیه فاصله گرفت. وزارت تبلیغات و ارشاد اعلام کرد "روزنامه آیدگان به‌هیچ‌وجه توقیف نیست و می‌تواند فعالیت خود را از سر گیرد." و ناصر میناچی، وزیر تبلیغات، گفت: "روزنامه آیدگان می‌تواند مانند سابق به فعالیت خود ادامه دهد. رهبر انقلاب گفته‌اند من آن را نمی‌خوانم، ولی نگفته‌اند منتشر نشود."

این برخورد آزادمنشانه نه از روی احترام به آیدگان یا اعتقاد به آزادی مطبوعات، بلکه واکنش به واقعیتی ناراحت‌کننده بود که هرچه بیشتر از پرده بیرون می‌افتاد. بازرگان در پیام نوروزی سال ۵۸ با بی‌حوصلگی گفته بود موضوعهایی از قبیل مجانی‌شدن آب و برق و اتوبوس و نخوردن گوشت یخزده را امام باید به دولت بسپارد که برای اداره همین امور سرکار است، و از بالای سر نخست‌وزیر صحبت نکند. بیشتر آیت‌الله خمینی به بازرگان گفته بود فقط خودش را قبول دارد و در کابینه‌اش به ملی‌گراها و این قبیل اشخاص رو ندهد.

در مقابل، بازرگان شرط کرده بود آیت‌الله وارد اداره امور نشود و در قم به زندگی همیشگی‌اش بپردازد. بازرگان می‌دید تنها عضو جبهه ملی در دولت، کریم سنجابی، را از وزارت خارجه بیرون می‌اندازند و وزارتخانه‌ها را تسخیر می‌کنند، در همان حال که در

داشت تیر ۵۸ در مقاله‌ای با عنوان «پرده دوم نمایش» در آیدگان نوشت: «آقای دادستان، در حالی که شورا و دادگاههای انقلاب پشت پرده‌های اسرار پنهان شده‌اند، چرا مطبوعات باید عریان شوند؟»

ترکشای نبرد آیدگان در کیهان سبب برخوردی شدید از نوع کودتا شد. از دی ۵۷ کشمکش از چند سو برای تصاحب آن روزنامه جریان داشت. آهن‌فروش بازار مدعی شد روزنامه را از صاحبش خریده است اما خیلی زود داستانهای دیگری سر هم کرد - به برکت رواج مصادره‌های شبانه، نیازی به این حرفها نبود. در داخل کیهان هم مثل بیشتر کارخانه‌ها و شرکتها انجمن اسلامی زده بودند و منتظر فرصت بودند تا کار را یکسره کنند و تحریریه را بیرون بریزند.

شنبه ۲۲ اردیبهشت، بخشی بزرگ از صفحه اول کیهان (که عصرها منتشر می‌شد) به خبرهای مربوط به انتشار «روزنامه سفید» در صبح همان روز اختصاص داشت و به روشنی نشان می‌داد مهمترین خبر مملکت است. در صفحه دوم، مقاله آیدگان تجدید چاپ شده بود.

اگر این کار برای یکسره شدن دعوی داخلی کیهان کافی نبود، انتهای سرمقاله آن روز صف‌بندی را کامل کرد. صفحه ۱۲ همان شماره از قضا نخستین قسمت از مصاحبه‌ای مفصل بود با قطب‌زاده. صفحه‌های لایبی و غیرخبری روزنامه‌های ایران را معمولاً بیشتر چاپ می‌کنند و تحریریه کیهان صبح شنبه در این موقعیت بسیار ناجور قرار گرفت که درست در روز اوج نبردی که موضوع روز مملکت بود، به موجودی نامحبوب برای رجزخوانی علیه مطبوعات میدان می‌دهد.

سرمقاله آن روز کیهان با جملاتی پوزش‌خواهانه در پراتنز پایان می‌یافت که نشان می‌داد در آخرین لحظات برای تبری جستن از چرخش ناگهانی اوضاع اضافه شده: «در شماره امروز کیهان مصاحبه‌ای با صادق قطب‌زاده چاپ شده ... که چند روز پیش انجام شده بود. ... متأسفیم از اینکه چاپ آن ممکن است این گونه تعبیر شود که ما حملات ایشان را تأیید کرده‌ایم. دست‌کم برای تسلی خاطر خود که ممکن است با چاپ این مصاحبه به ضعف

ناصر میناچی، وزیر تبلیغات و از اعضای هیئت امنای حسینیه ارشاد، نام وزارت اطلاعات و جهانگردی را ابتدا به اطلاعات و تبلیغات و خیرات تغییر داد. وقتی طاعنان یک «میرات» هم پشت آن چسباندند و لغز خواندند که این دستگاه بوی حلوا می‌دهد، با الهام از نام حسینیه محبوب، به وزارت ارشاد ملی تغییر یافت (منوچهر محجوبی فقید در هفته‌نامه آهنگر به او لقب «ارشادچی» داد). ابتدای دهه ۶۰ وزارت ارشاد اسلامی و سپس فرهنگ و ارشاد اسلامی شد.

میناچی پس از شروع انتشار اسناد به دست آمده در سفارت آمریکا، بازداشت شد اما یک شب بیشتر در اوین نخواست (گمان می‌رود اقدام قاطعانه بنی‌صدر چنین سریع بیرونش آورد). در صحبت با مقامهای سفارت آمریکا مضمون رایج در میان ملیون و ملی-مذهبیون را تکرار کرده بود: اهل منبر باید به زبان خوش قانع شوند مملکتداری کار آنها نیست و خودشان را ضایع نکنند.

مضحک این بود که بیشتر اصرار داشت «نشریات باید خط مشی خود را تعیین کنند تا برای خواننده آشکار باشد که این نشریه مذهبی است و یا ایدئولوژی دیگری دارد، زیرا دیگر زمانی نیست که بتوان مردم را با ظاهر فریب داد و سردرگم کرد.» اندکی بعد، مخالفان سرسخت دولت موقت سند رو کردند که «ارشادچی» مردم را با ظاهرسازی فریب می‌دهد و چون به خلوت می‌رود آن حرف دیگر می‌زند.

میناچی و مهدی ممکن، معاون مطبوعاتی‌اش، در آن چند ماه سخت در تلاش تهیه لایحه‌ای جدید برای مطبوعات بودند. انواع و اقسام آئین‌نامه و مواد مدنی و قوانین کیفری و حقوقی برای مطبوعات وجود دارد اما تا وقتی هیئت حاکمه روزنامه‌نویس و روزنامه‌خر و روزنامه‌خوان نداشته باشد هیچ‌یک عملی نیست زیرا اجرای آنها یعنی میدان دادن به رقیبان و معترضان و مخالفان.

لایحه پیشنهادی میناچی مقرر می‌کرد نویسندگان باید نام و هویت مشخص‌کننده خود را بالای مطالبی که از آنها منتشر می‌شود درج کنند. حتی پیش از تبدیل آن به قانون از سوی شورای انقلاب، هنگامی که مقامهای قضایی دستوری مشابه دادند، ایرج پزشکزاد که سابقه کار قضایی

بوژه در زمان جنگ“ بستند اما هوراکش‌ها، به هر دلیلی، زحمت اشاره به این یکی را به خودشان ندادند. خود قربانیان توقیف معمولاً پیشتر از تعطیل نشریاتی اظهار مسرت کرده‌اند: برای روزنامه‌بندها کف می‌زنند، پامنبری‌خوانی می‌کنند و می‌کوشند خودی نشان بدهند و خودی به نظر برسند، اما بعدها رفته‌رفته رشد می‌کنند، فهمیده و ترقیخواه و داخل میوه‌جات می‌شوند — و گذر پوست به دباغی می‌افتد.

پیشینه روزنامه‌بندی از نوع انبوه به میانه دهه ۲۰ و احمد قوام برمی‌گردد که پیشتر از فکر ساختن حزب یکبارمصرف با امکانات دولتی هم بود. اصطلاح توقیف فلّه که این سالها برای چنان اعمالی باب شده است شاید رسا نباشد. فلّه یعنی درهم و بدون بسته‌بندی، در حالی که نشریه‌بند سوا می‌کند و برای له کردن در شانه تخم‌مرغ می‌چیند (شانه تخم‌مرغ از این نظر هم مرتبط‌تر است که با خمیرکردن کتاب و مجله ساخته می‌شود). شاید بهتر باشد (با اجازه فرهنگستان زبان و ادب فارسی) بگوییم توقیف دوجینی یا شانه‌ای.

امروزه کسی که بستن نشریه را تبریک بگوید هم‌ردیف رَجاله‌هایی تلقی می‌شود که به تماشای دارزدن می‌روند (برخی جراید اصلاح‌طلب ایران زمانی اعدام را نه تنها صحیح بلکه لازم می‌دانستند). با پندگرفتن از تجربه‌های نه‌چندان اسباب افتخار، شهروند چیزفهم به تماشای اعدام و سنگسار نمی‌رود و خودش را برای نشریه‌بندها لوس نمی‌کند.

دولتهای جهان سوم شکایت دارند گزارشگران غربی وقتی به اعتراضهای سیاسی در این جوامع توجه نشان می‌دهند عملاً آنها را تقویت می‌کنند. درهرحال، تلویزیون قطب‌زاده بزرگترین عامل تفرقه و آشوب و زدوخورد در مملکت بود اما ارشاد اصرار داشت آیندگان

۲ کتاب تسخیر کیهان (انتشارات حاشیه، تیر ۵۹) شرح درگیری‌های تحریری آن روزنامه بر سر چاپ مقاله “آیندگان سفید” است؛ کاری گروهی به قلم مهدی سبحانی که یکی از بیست تن بود. بنا به همین روایت، با فیصله نبرد، آدمهایی جدید از بیرون سر رسیدند، بر مؤسسه مسلط شدند و کارگران، کارکنان و قلمزنانی را که در دعوای داخلی سینه چاک داده بودند سر کارشان فرستادند.

و تسلیم‌طلبی متهم شویم، این امید را در دل می‌پرورانیم که رادیوتلویزیون از این حرکت ما پیروی کند و مسائل شخصی را با مصالح عالی کشور مرتبط نسازد.”

اشاره سرمقاله به صف‌آرایی قطب‌زاده و شرکا علیه مطبوعات بود و اینکه او یک طرف دعواست. انجمن اسلامی که مترصد فرصت بود وسط میدان پرید، فردای همان روز کار را به برخورد تند در سالن تحریریه کشاند، کنترل را به دست گرفت، در اعتراض به چاپ مطلب روزنامه سفید آیندگان با نثری نیم‌پز نوشت “در شرایط موجود که امام خمینی این روزنامه را مطالعه نمی‌کنند چگونه انسان مسلمان خود را راضی به نگارش در این روزنامه می‌نماید؟” و پس از بگومگوهای تند در سالن تحریریه، صبح سه‌شنبه ۲۵ اردیبهشت مانع ورود بیست نفر از اعضای ارشد آن به ساختمان روزنامه شد.

آیندگان ظاهراً و موقتاً به سلامت جست؛ کیهان با ترکشهای نبرد آیندگان تسخیر شد.^۲ نیمه مرداد، فردای روزی که تصفیه‌شده‌های کیهان نخستین شماره کیهان آزاد را در چاپخانه آیندگان چاپ کردند، کار آیندگان هم به پایان رسید.

پس از توقف داوطلبانه انتشار آیندگان در اردیبهشت، جامعه روحانیت مبارز تهران در بیانیه‌اش روزنامه‌هایی را که “برخلاف مصلحت انقلاب اسلامی” گام برمی‌دارند محکوم کرد. بیانیه را بیش از صد نفر، از جمله محمدرضا مهدوی‌کنی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدهادی خسروشاهی، محمد مفتاح، محمدجواد باهنر، مهدی کروبی، سیدمحمد بهشتی و صادق خلخالی امضا کرده بودند.

فروردین ۶۰، با شدت‌گرفتن نزاعی سیاسی که اندکی بعد خونین شد، ۳۴ نماینده مجلس شورای اسلامی از بستن روزنامه میزان، ارگان نهضت آزادی، حمایت کردند. در میان آنها نام محمد خاتمی، محمد موسوی خوئینی‌ها، عبدالواحد موسوی لاری، اسدالله بیات، عطاءالله مهاجرانی و لطیف صفری دیده می‌شد. در همان روز، انقلاب اسلامی، به مدیریت ابوالحسن بنی‌صدر، را هم به اتهام “نشر مقالات تشنج‌زا و مخل به مبانی اسلام و حقوق عمومی جامعه نوپا و انقلابی مردم مسلمان ایران

در چنان موقعیتی لابد به پرونده‌ای قطور در برابرشان اشاره می‌کردند و می‌گفتند اینها اسناد دخالت مستقیم آن روزنامه در وقایع پاوه است. دروغ وقتی برای خدا باشد عین حقیقت است. اما ویراستاران آیدگان در زمان درگیری پاوه در انتهای مرداد در زندان بودند.

”روزنامه سفید“ ۲۲ اردیبهشت ۵۸ با نتیجه یک-هیچ به سود ”روشنفکران عصر جاهلیت“ و به‌عنوان مهمترین رویارویی اجتماعی-فرهنگی نیمسال اول رژیم جدید ثبت شد. از آن پس، غلبه بازار-حوزه-روستا بر درس‌خوانده شهری، جز تا حدودی در یکی‌دو مورد، همواره نفس‌گیر و ده-صفر بوده است.

محمد قائد

editor@lawhmag.com

از کتاب دردست‌انتشار داستان آیدگان

آذر ۸۹

با درج اخبار درگیریه‌های محلی مسبب شروع و تشدید آنهاست.

دو هفته پس از توقیف ابدی آیدگان در ۱۶ مرداد ۵۸، خونین‌ترین نبرد مسلحانه ایران پس از وقایع نیمه‌دهه ۲۰ در گرفت. در پاوه با هلیکوپتر تفنگچی پیاده کردند (شاید تا نگذارند عبدالرحمن قاسملو که از آذربایجان غربی به نمایندگی مجمع بررسی پیش‌نویس قانون اساسی انتخاب شده بود به تهران بیاید) و جماعتی کشته و زخمی و تیرباران شدند. آیدگان اگر در آن زمان منتشر می‌شد اعضای تحریریه‌اش حتماً می‌کوشیدند برای خوانندگان روشن کنند چه کسی چرا و چگونه کشتار راه انداخت، و به احتمال بسیار زیاد به چنگ خلخالی می‌افتادند.

میناچی و معاونش مهدی ممکن که در برابر دوربین تلویزیون، از جمله، خیلی راحت ادعا می‌کردند آیدگان نقشه لوله‌های نفت و طرز انفجار آنها را چاپ کرده است